

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هجدهم، شماره هفتادودوم

زمستان ۱۳۹۶

بررسی تاریخی نقش اجتماعی سیاسی ابوسعید ابوالخیر در خراسان عصر غزنوی و سلجوقی

در متون ادبی - عرفانی، با تأکید بر کتاب اسرار التوحید

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۱۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۳/۳

محمد شیرانی^۱ناصر جدیدی^۲فیض الله بوشاسب گوشه^۳

ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰ق)، از جمله مشایخ متصوفه مکتب خراسان است که به دلیل نقش‌نمایی در عرصه‌های عرفان عملی از یک سو، و حضور گسترده در عرصه‌های تربیتی و اجتماعی از دیگر سو، توجه متون ادبی و عرفانی را معطوف به بیان کرامات خود ساخته است. بدون شک، نقش وی در خلال رخدادهای قرون چهارم و پنجم هجری قمری، در ایجاد همگرایی جامعه با تصوف بی‌بدیل و منحصر به فرد است؛ اما به نظر می‌رسد، برخی متون ادبی و عرفانی چون اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید که به قلم یکی از نوادگان او به نام محمد بن منور (وفات پس از ۵۷۰ق) و درباره زندگی و اقوال و احوال شیخ به نگارش درآمده، در ذکر ارتباط شیخ با سران حکومت غزنوی و

۱. دانشجوی دکتری گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف‌آباد: pardisoroosh@yahoo.com.

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف‌آباد: jadidi-naser@yahoo.com.

۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف‌آباد: f-boushasb@iaun.ac.ir.

سلجوقی، راه اغراق پیموده‌اند. مقاله حاضر، نقش اجتماعی و سیاسی ابوسعید در خراسان عهد غزنوی و سلجوقی را از طریق مقایسه مطالب مندرج در اسرار التوحید با منابع تاریخی هم‌عصر او بررسی کرده است.

کلیدواژگان: ابوسعید ابوالخیر، اسرار التوحید، تصوف خراسان، غزنویان، سلجوقیان.

مقدمه

خراسان، از کهن‌ترین و مهم‌ترین قلمروهای سیاسی و اجتماعی حکومت‌های ایران به شمار می‌رفت و به عنوان قسمتی از قلمرو شرقی خلافت اسلامی شناخته می‌شد. فتح این منطقه توسط مسلمانان، موجب گردید بخش وسیعی از شاهنشاهی ساسانی در اختیار اعراب مسلمان قرار بگیرد و آن را واحدی مستقل و کشوری مجزا محسوب نمایند. ورود قبایل عرب به منطقه، پس از پیروزی‌های اسلام، هسته‌های مقاومتی در برابر نفوذ ایشان به وجود آورد که بعدها خود را در قالب حرکت‌های ضد «اموی» و «عباسی» نشان داد. تنوع فرهنگی، نژادی و اعتقادی موجود در منطقه، ناهمگونی غریبی را موجب شد که حاصل آن در قرون بعدی، خود را در قالب حکومت‌های نیمه‌مستقل ایرانی همچون طاهریان (۲۰۵-۲۵۹ق) نشان داد.

ظهور طاهریان در این منطقه فصل نوینی را در تاریخ ایران و خراسان گشود که نتیجه آن، تبدیل خراسان به یکی از آرام‌ترین مناطق در مقایسه با سایر مناطق ایران بود. به دنبال این فرایند، انتخاب نیشابور به پایتختی طاهریان، محوریت علمی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را برای این شهر به دنبال آورد که حتی با جابه‌جایی قدرت‌های حاکم هم از بین نرفت؛ تا آنجا که ورود صفاریان (۲۴۸-۲۸۷ق) به منطقه، از اهمیت آن نکاست. با قدرت گرفتن سامانیان (۲۶۱-۳۹۵ق)، رونق اقتصادی و آرامش توأم با امنیت نسبی این منطقه باعث روی آوردن نحله‌های فکری و عقیدتی متنوعی به این سرزمین گردید؛ تا حدی که گروه‌های شیعی و اهل تسنن با ملحق‌تشان به طور وسیعی در منطقه گسترده

شدند. این تنوع اعتقادی (معتزلی، علوی، اسماعیلی، حنفی، شافعی و...) ^۱ به همراه رفتار سیاسی توأم با تساهل گروه حاکم، رشد تدریجی اما پیوسته تصوف را نیز به همراه داشت که مقدر بود در دوران بعدی، با ایفای نقش‌های بینابینی (میان حاکمیت و مردم)، رسالت اجتماعی مهمی را بر عهده گیرد.

هم‌زمان با این تحولات منطقه‌ای و سیاسی در قرن چهارم هجری قمری، شاهد تولد، بالندگی و رشد یکی از عرفای نامدار قرن چهارم و پنجم هجری می‌باشیم که حضورش در خراسان، چون وزنه تعادلی در کشاکش‌های اعتقادی از یک سو، و جابه‌جایی‌های سیاسی از دیگر سو، عمل نمود و نویدبخش آرامشی بود ورای ناآرامی‌های دنیوی. پرداختن به شعر و غزل بر سر منابر موعظه و تذکر، برگزاری مجالس سماع عارفانه و زی‌شادمانه ^۲ در وانفسای اجتماعی قرن چهارم و پنجم هجری، از کسی جز «ابوسعید ابوالخیر» بر نمی‌آید. وی متولد ۳۵۷ هجری قمری در «میهنه» از توابع خراسان، و سال‌ها در شهرهای مرو و سرخس، نزد بزرگانی چون امام ابوبکر قفال (م ۳۶۶ق) و امام ابوعلی زاهر بن احمد (م ۳۸۹ق) کسب علم نمود و پس از سال‌ها گوشه‌نشینی و ریاضت، موفق به دریافت خرقه از دست عبدالرحمن سلمی (م ۴۱۲ق) شد. وی پس از ملاقات با ابوالعباس قصاب آملی (متوفای اواخر قرن چهارم)، برای بار دوم خرقه دریافت نمود. پس از بازگشت به نیشابور و توقف یک‌ساله در آنجا، به میهنه بازگشت و تا آخر عمر، یعنی تا سال ۴۴۰ هجری قمری، در خانقاه خود به ارشاد مردم و آموزش مریدان مشغول بود.

ظاهراً در مدت اقامت در نیشابور، مریدان بسیاری یافته و با وجود دشمنی‌های اولیه برخی مشایخ و بزرگان نیشابور به دلیل سیروسلوک خاصی که از آن برخوردار بود، موفق

۱. همایی، تصوف در اسلام، ص ۴۵ و ۴۷.

۲. زرین‌کوب، جستجو در تصوف ایران، ص ۶۵.

شد با جلب نظر ایشان، بیشتر این مخالفت‌ها را به دوستی و مودت مبذل نماید. از او تألیفی موجود نیست؛ زیرا اعتقادی بدین کار نداشت و جستن حق را با مداد و کاغذ ناممکن می‌پنداشت. سخن وی به یکی از مریدان که گفت: «حکایت‌نویس مباش؛ چنان باش که از تو حکایت کنند»،^۱ بیانگر آن است که ظاهراً وی تصوف را زیستی می‌دانسته و تجربی؛ نه گفتنی و وصف‌کردنی.^۲ مجالس وعظ و خطابه‌های وی که جذابیت فراوانی داشت، تأثیر عمیقی از نظر آموزش اخلاقیات و مبادی انسانی در جامعه آن زمان ایجاد نمود. مقاله حاضر، تلاشی است جهت بررسی نقش سیاسی - اجتماعی ابوسعید ابوالخیر در خراسان قرن چهارم و پنجم هجری قمری از طریق واکاوی گزارش‌های اسرارالتوحید و حالات و سخنان ابوسعید و مطابقت این گزارش‌ها با متون تاریخی هم‌زمان (قرن چهارم و پنجم هجری قمری).

پیشینه تحقیق

درباره ابوسعید مطالعات و مقالات فراوانی انجام گرفته که در هریک از آنها، جنبه‌هایی از زندگی و تفکرات این عارف نامی قرن چهارم و پنجم مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ از جمله نیکلسون (۱۹۴۵م)^۳ در کتاب *مطالعات در تصوف اسلامی*، هلموت ریتز (۱۹۷۱م)^۴ در کتاب *دائرة المعارف اسلام تحت عنوان «ابوسعید ابوالخیر»*، غلامحسین یوسفی در کتاب *دیدار با اهل قلم تحت عنوان «عارفی از خراسان»* و نیز زرین‌کوب در کتاب *جستجو در تصوف ایران تحت عنوان «پیران خراسان»*، به معرفی شخصیت و افکار او پرداخته‌اند؛ اما درباره اینکه مقایسه تطبیقی جهت بررسی روابط سیاسی ابوسعید با

۱. ابن‌منور میهنه‌ای، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید*، تصحیح: ژوکوفسکی، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

۲. زرین‌کوب، *جستجو در تصوف ایران*، ص ۶۳؛ دامادی، *ابوسعیدنامه* (زندگی ابوسعید ابوالخیر)، ص ۴۵.

3. Nicholson.

4. Hellmut Ritter.

صاحبان قدرت از طریق مطابقت مندرجات *اسرار التوحید* و کتاب *حالات و سخنان ابوسعید* با متون تاریخی قرن چهارم و پنجم صورت گرفته باشد، ظاهراً مطلبی موجود نیست.

بیان مسئله

ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰ق)، یکی از بزرگان عرفان ایرانی - اسلامی است که از وی اثر مکتوبی به جا نمانده است؛ ولی دو اثر درباره زندگی و اقوال او به نام‌های: *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید و حالات و سخنان ابوسعید* وجود دارد که در این مقاله، سعی شده با استفاده از گزارش‌های مندرج در هر دو متن، به‌خصوص *اسرار التوحید* که بیشتر به جنبه ارتباط ابوسعید با صاحبان قدرت پرداخته، به مطالعه‌ای تطبیقی با متون تاریخی متعلق به قرون چهارم و پنجم، یعنی حدود دوران زندگی ابوسعید بپردازیم و میزان صحت و سقم گزارش‌های ابوسعید محمدبن منور و ابو روح را در این رابطه بسنجیم. اینکه آیا بزرگانی چون: طغرل (م ۴۵۵ق)، ابراهیم ینال (م ۴۵۱ق) و خواجه نظام الملک (م ۴۸۵ق)، تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های ابوسعید بوده‌اند یا اصولاً هیچ ارتباط معناداری میان این اشخاص با خانقاه و مجالس و عطا ابوسعید وجود نداشته یا اصلاً آموزه‌های ابوسعید در رفتار حاکمیت‌ها در ارتباط با مردم مؤثر بوده است، از جمله مواردی است که سعی در تبیین آن داریم.

غزنویان و آغاز تحولات جدید در خراسان

قدرت گرفتن غزنویان (۳۴۴-۵۸۳ق) در خراسان، برای مردم این منطقه پیامد مثبتی را به همراه نداشت. این موضوع، هم برای اقلشار اجتماعی مصداق می‌یافت و هم شامل اصحاب علم و فلسفه فرّق کلامی می‌شد. برخی، علت آن را نبود پایگاهی مردمی در بین مردم خراسان می‌دانند.^۱ شاید همین امر و نیز عدم تعلق خاطر حکمرانان غزنوی به منطقه

۱. مهدویان، *غزنویان و فلسفه و کلام در ماوراءالنهر*، ص ۱۷۹.

خراسان، دلیلی بر ایجاد نوعی ارتباط مبتنی بر ترس و ارباب میان مردم و حاکمان جدید بود. باسورت (۲۰۱۵م)^۱ معتقد است: سلطه غزنویان بر ولایات، بیشتر بر اصل ارباب مبتنی بود و این کار را محمود غزنوی از طریق توسعه دستگاه جاسوسی و کارگزاران برید انجام می داد.

در چنین ساختار تقریباً جدیدی که در فضایی به شدت نظامی شکل گرفته بود، تنها جایگاهی که برای مردم خراسان و حتی تمامی قلمرو غزنویان در نظر گرفته شده بود، صرفاً فرمان برداری مطلق از حاکمیت و پرداخت به موقع مالیات‌ها و تأمین نیازهای اقتصادی حکومت بود.^۲ بنگاه سلطه جویانه ترکان غزنوی، تمامی جنبه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را دربرمی گرفت که آثار خود را حتی در حوزه علوم و در قالب این کلام سلطان محمود (م ۴۲۱ق) خطاب به ابوریحان بیرونی (م ۴۴۰ق) متجلی می‌سازد که: «اگر خواهی از من برخوردار باشی، سخن بر مراد من گوی؛ نه به سلطنت علم خویش.»^۳ بازتاب این وضعیت را در برخورد با مقوله مذهب نیز می‌توان ملاحظه نمود؛ زیرا نگاه «غزنویان» به مذهب، بیشتر از آنکه برخاسته از اعتقاد قلبی باشد، مبتنی بر منفعت شخصی و کسب مشروعیت عمومی بود؛ تا آنجا که عتبی (م ۴۲۷ق)^۴ از قول ابوالفتح بُستی (م ۵۴۰۱ق) می‌نویسد: «در عهد سبکتکین، فقه فقط فقه ابوحنیفه، [و] دین فقط دین محمدبن کرام بود.»^۵ زیرا سبکتکین (۳۶۶ تا ۳۸۷ق) به دلیل آنکه در غزنه و غور و غرجستان، پایه‌های قدرتش را بنیان گذاشت و مردم این نواحی بر مذهب «کرامی» بودند،

۱. باسورت، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. همان، ص ۱۶۰.

۳. نظامی عروضی، چهار مقاله، ص ۹۲.

۴. ابونصر محمدبن عبدالجبار عتبی، نویسنده تاریخ عتبی در مورد خاندان سبکتکین است.

۵. عتبی، تاریخ بیهیمی، ص ۳۹۳.

از این مذهب حمایت می‌کرد و این گروه، در بیشتر امور دخالت می‌کردند.^۱ در زمان محمود غزنوی، تلون مذهبی حاکمان شدت بیشتری گرفت؛ تا حدی که در نگاه مورخان و محققان، درباره اعتقادات مذهبی سلطان محمود اختلاف نظر می‌باشد. راوندی (م ۲۴۵ق) او را حنفی‌مذهب،^۲ غبار (م ۱۳۵۶ش)^۳ وی را شافعی،^۴ و باسورث معتقد است: «محمود ابتدا مذهب کرامی داشت. سپس، حنفی شد و پس از آن، به مذهب شافعی در آمد.»^۵

قدر مسلم در اعتقادات مذهبی غزنویان، تشیع، در هر شکل آن جایگاهی نداشت و طبعاً در این دیدگاه، جایی برای فلاسفه، متکلمان و معتزله نیز پیش‌بینی نشده بود. از این رو، تمامی روش‌های آموزشی و تعلیمی صرفاً در راستای توجه سیاست‌های حکومت و منافع اهل تسنن قرار داشت؛ اما به نظر می‌رسد، از میان گروه‌های مختلف مذهبی، غزنویان را با صوفیان اختلافی نبود یا این اختلاف، کمتر بود. علت آن را هم می‌توان در نفوذ متصوفه از طریق مذهب «کرامیه» دانست.^۶ نفوذ کرامیه تا آنجا بود که جلال‌همایی معتقد است، سلطان محمود غزنوی، خود باطناً از فرقه کرامیه بوده است.^۷ از سوی دیگر، علت این امر، خصوصیات منحصر به فرد تصوف خراسان بود که تعاملات میان صوفیان و حاکمیت را گریزناپذیر می‌ساخت. از این رو، دوره غزنوی را می‌توان با وجود فشارهای موجود علیه تمامی گروه‌های فکری و عقیدتی، دوران رواج تدریجی، اما پیوسته «تصوف

۱. همان، ص ۳۹۶.

۲. مرتضی راوندی، تاریخ تحولات اجتماعی، ص ۵۴۹.

۳. میرغلام محمد غبار.

۴. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۱۱۹؛ دامادی، ابوسعیدنامه (زندگی ابوسعید ابوالخیر)، ص ۲۰.

۵. باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۱۷۳.

۶. سید باقر حسینی، «کرامیه و تصوف»، ص ۲ - ۳۸.

۷. همایی، تصوف در اسلام، ص ۴۷.

خراسان» دانست. وجود خانقاه‌های رو به ازدیاد و تشکیل مجالس و عظ متعدد، به خصوص مجالس سماع و شعر که در گزارش‌های محمدبن منور^۱ (م ۵۷۰ق) درباره ابوسعید ابوالخیر آمده، مؤید همین نظر است. با وجود این، هیچ دلیل و مدرکی ناظر بر وابستگی متصوفه این زمان به دربار غزنویان موجود نیست؛ البته این فرض شامل کرامیه - چنان که آنها را به دلیل برخی عقایدشان صوفی بدانیم - نمی‌گردد؛ چون مذهب کرامیه دارای گرایش صوفیانه بود که در زمان مورد بحث، توانسته بودند در حکومت غزنویان جایگاه ویژه‌ای را کسب نمایند.^۲

رابطه ابوسعید ابوالخیر با غزنویان

با توجه به دوران زندگی ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰ق)، چنین به نظر می‌رسد که دوران رشد و بالندگی و بیشتر زمان زندگی وی، مقارن با حکومت غزنویان، به خصوص دوران سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ق) و سلطان مسعود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲ق) بوده است. در کتاب *اسرار التوحید* و از قول محمدبن منور آمده: «گفته‌اند پدر شیخ ما (بابو ابوالخیر)، سلطان محمود را عظیم دوست داشتی و او در میهنه سرایی بکرد؛ بر دیوار و سقف‌های آن بنا، نام سلطان محمود و ذکر خدم و حشم و پیلان و مرکب او نقش فرمود...»^۳ با توجه به دوران زندگی سلطان محمود و ابوسعید ابوالخیر، چنین به نظر می‌رسد که ادعای محمدبن منور در مورد اینکه در آن زمان: «شیخ کودک بود»^۴، نمی‌تواند چندان صحیح باشد؛ زیرا دوران حکومت سلطان محمود، با کسر ۳۲ یا ۳۳ ساله سلطنت وی از سال

۱. از نوادگان ابوسعید ابوالخیر بوده است که کتاب *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر* را صدوسی سال پس از مرگ او به رشته تحریر درآورده است.

۲. سید باقر حسینی، «کرامیه و تصوف»، ص ۲ - ۳۸.

۳. ابن منور میهنه‌ای، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید*، تصحیح: زوکوفسکی، ص ۱۴.

۴. همان.

فوتش (۴۲۱ق) و با توجه به سال تولد ابوسعید، یعنی ۳۵۷ق، با فردی روبه‌رو هستیم که در سن حداقل ۳۰ یا ۳۲ سالگی است و بعید می‌نماید چنین انتسابی، قابل قبول باشد.^۱ البته سواى اختلافات فوق، محققانى چون فریتس مایر^۲ (۱۹۹۸م) نیز چنین داستان‌هایی را رد کرده‌اند؛^۳ اما هدف محمدبن‌منور از ذکر این داستان، دستیابی به دو مطلب است؛ اول اینکه می‌خواسته ابوسعید را از همان ابتدای زندگی‌اش فردی بی‌تفاوت به قدرت‌های زمانه نشان دهد و دیگر اینکه می‌خواسته جایگاه وی را با ذکر داستان‌هایی از این دست، در میان مردم به عنوان فردی غیر وابسته به حکومت زمانه بالا ببرد.

از روابط ابوسعید ابوالخیر با حکومت غزنوی، سند محکم و معتبری در دست نیست و چنانچه گزارش‌های محمدبن‌منور را ملاک قرار دهیم - که آن هم قابل تردید است - باز هم چیزی که به دست می‌آید، ارتباط خوبی را نشان نمی‌دهد؛ از جمله برخورد سلطان محمود غزنوی با برخی بزرگان مذهبی نیشابور در خصوص اقدامات ابوسعید است که آن نیز هیچ عمل یا ارتباطی را نشان نمی‌دهد؛ بلکه بیشتر، ناشی از برخورد فرقه‌ای است که از سوی «کرامیان» - به عنوان قدرتمندترین جریان مذهبی دوران سبکتکین و قسمتی از دوران سلطان محمود غزنوی - علیه ابوسعید صورت گرفت و گویا ناشی از احساس خطر از جانب «شیخی» است جدیدالورود به نیشابور که از میهنه آمده و دعوی صوفی می‌کند و مجلس می‌گوید و... پیوسته دعوت‌های باتکلف می‌کند و سماع می‌فرماید و جوانان رقص می‌کنند...»^۴ در شرحی که محمدبن‌منور به عنوان شکایت بزرگان مذهب «کرامیه» و «اصحاب رأی» به سلطان محمود آورده است، دعوی فوق به عنوان دلایل

۱. باسورت، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۴۴.

2. Fritz Meier.

۳. مایر، ابوسعید ابوالخیر از حقیقت تا افسانه، ص ۳۷۶.

۴. ابوسعید میهنه‌ای، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، تصحیح: شفیع کدکنی، ص ۶۹؛ ابو روح، حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۹۰.

شکایت ذکر شده است که خود، بیانگر وضعیت مذهبی رایج در زمان غزنویان است؛ یعنی تفوق و برتری مذاهب مورد حمایت حکومت و ممنوعیت هرگونه حرکت اعتقادی دیگر که مغایر با این اعتقاد باشد؛ از جمله «سماع» و شعرخواندن، همچنین نشان‌دهنده نگاه «کرامیان» و دیگر فرق اهل تسنن به صوفی‌گری است؛ زیرا به غیر از «سماع» و شعر خواندن، خوردن لوزینه (نوعی شیرینی است که از شکر و گلاب و بادام و پسته ساخته می‌شود) و مرغ بریان را از سیرت زاهدان و شعار صوفیان، به دور می‌دانند؛ اما واکنش سلطان محمود مبنی بر اینکه: «ائمہ فریقین، شافعی و ابوحنیفه بنشینند و تفحص حال او کنند و آنچه از مقتضای شرع بر وی متوجه شود، بر وی برانند»^۱ را می‌توان از چند بُعد مورد توجه قرار داد:

- یا اینکه نمی‌خواهد خود را درگیر منازعات فرقه‌ای نماید؛

- یا ورود رقیبی که به یک‌بار جمع‌کنند از مردم در مجالس او حضور می‌یابند، می‌تواند وزنه‌ای تعادلی در نیشابور تلقی شده، از قدرت یکدست فرقه‌ای خاص (کرامیه) در یک شهر بکاهد که البته این فرض، با نگاه ابزاری سلطان محمود به مقوله مذهب، بیشتر همخوانی دارد؛

- یا اینکه سلطان هم گوشه‌چشمی به تصوف داشته است؛ البته این معنا را می‌توان از زیارت قبر «بایزید بسطامی» توسط وی به دست آورد.^۲

قدر مسلم این است که هیچ گزارشی از برخورد حکومت با ابوسعید و پیروان وی در نیشابور، موجود نیست؛ حتی زرین‌کوب معتقد است در نیشابور گهگاه صوفیه، خاصه ابو سعید میهنه‌ای، از او (سلطان محمود) دلربایی می‌کردند.^۳ این بی‌تفاوتی یا گوشه‌چشم‌داشتن‌ها از زمان «سلطان مسعود» شکل دیگری یافته و گویا روابط صوفیان با

۱. همان.

۲. مایر، ابوسعید ابوالخیر از حقیقت تا افسانه، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

۳. زرین‌کوب، با کاروان حله، ص ۶۰.

اعیان قدرت، چندان مناسب نیست. در تاریخ بیهقی گزارشی از دیدگاه سلطان مسعود به صوفیان خبر می‌دهد. بیهقی می‌نویسد: «... و چند دفعه شنودم که هر کجا متصوفی را دیدی یا سوهان سبلی را دام فراق نهاده یا پلاسی پوشیده دل سیاه‌تر از پلاس، بخندیدی و بونصر را گفتی: چشم بد دور از بولانیان.»^۱ همچنین، در اسرار التوحید گزارشی از لشکرکشی سلطان مسعود به «میهنه» آورده است که به علت طرف‌داری مردمان این منطقه از سلجوقیان، مورد غضب سلطان قرار گرفته و قصد حمله به «میهنه» را می‌نماید. گویا در این واقعه، ابوسعید ابوالخیر هم طرف مردم را گرفته است. درب‌های شهر به روی سپاه سلطان بسته شده و مردم به این مقدار بسنده نکرده، به قتل سربازان از پشت حصارها می‌پردازند. فرمان قطع دست چهل‌ویک تیرانداز از مردان شهر میهنه به دستور سلطان مسعود و گریستن شیخ ابوسعید از این واقعه و اینکه شیخ عنوان نمود: «مسعود دست مُلک خویش را ببرید.»^۲ از این واقعه، در تاریخ بیهقی گزارشی نیامده و گردیزی در زین‌الأخبار هم اصل ماجرا را مربوط به شهر سرخس دانسته و می‌نویسد: «... و چون بهار آمد، (سلطان مسعود) سوی باورد آمد که خبر یافته بود که طغرل ترکمان آمد... و چون امیر شهید او (طغرل) را نیافت، از راه میهنه به سوی سرخس آمد و مردمان حصار را بعضی را کشتند و بعضی را دست بیریدند...»^۳ حتی این مطلب که گردیزی متذکر شده، در تاریخ بیهقی نیز نیامده. بنابراین، دلیل مستحکمی مبتنی بر قتل مردم منطقه میهنه توسط سلطان مسعود غزنوی و بقیه ماجرای شیخ ابوسعید، در متون تاریخی موجود نیست. به طور کلی، نگرش غزنویان به مقوله مذهب و صوفیه، همانند بسیاری از حکومت‌ها، بیشتر از آنکه برخاسته از اعتقاد قلبی باشد، مبتنی بر منفعت شخصی، کسب مشروعیت عمومی و

۱. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۶۷۲.

۲. ابوسعید میهنه‌ای، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، تصحیح: شفیع کدکنی، ص ۱۵۸.

۳. گردیزی، زین‌الأخبار، ص ۴۳۶.

اندیشه‌های سیاسی بود. این معنا را از چرخش‌های اعتقادی و دینی سران حکومت غزنوی، از سبکتکین گرفته تا سلطان مسعود به عنوان مهم‌ترین حاکمان غزنوی می‌توان مشاهده نمود.^۱ شاید بتوان غزنویان را به‌نوعی آغازگران بهره‌گیری از مذهب در جهت‌گیری‌های سیاسی و حکومتی محسوب نمود.^۲ با توجه به شرایط مذکور، می‌توان حدس زد که تأثیرگذاری ابوسعید بر وضعیت اجتماعی و فضای مذهبی حاکم بر جامعه عصر غزنوی، بسیار محدود بوده است و شاید این محدودیت، به جو حاکم بر منطقه نیشابور که به قول «باسورث» مردمانی بسیار محتاط، محافظه‌کار، سخت‌گیر در مذهب و خواهان حفظ موقعیت اجتماعی و سیاسی موجود شهرشان بودند، بازمی‌گردد.^۳ قاعدتاً در چنین جامعه‌ای، رفتارهای متساهلانه، آزادنشانه و دور از هر گونه تعصب مذهبی که توسط شیخ ابو سعید ظهور می‌یافت، تنها می‌توانست مورد توجه اقشار فرو دست جامعه قرار گیرد. به همین دلیل نیز بیشترین طرف‌داران ابوسعید را اقشار متوسط و فرو دست جامعه تشکیل می‌دادند که از این طرف‌داران، محمدبن منور به صورت مفصل در کتاب خود صحبت نموده است. ضیافت‌های پُرتجمل شیخ، چه در نیشابور و چه در میهنه، بیانگر مشرب خاص عرفانی اوست که فرسنگ‌ها با طریقت‌های صوفیانه زمانه‌اش، به‌خصوص رفتارهای خشک و زاهدانه گروه کرامیه که مدعی صوفی‌گری بودند،^۴ تفاوت داشت؛ به عنوان نمونه، شرح ضیافت شیخ در نیشابور که از ۳۰۰ صوفی با بره بریان و لوزینه پذیرایی نمود و یا ضیافتی با هزار تن از خواص و عوام و برافروختن هزار شمع^۵ یا به گفته

۱. باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۱۷۳ به بعد.

۲. صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۱۳۷.

۳. باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۱۹۲.

۴. سید باقر حسینی، «کرامیه و تصوف»، ص ۲ - ۳۸.

۵. ابوسعید میهنه‌ای، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، تصحیح: شفیع کدکنی، ص ۸۲؛ ابو روح،

حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۹۱ و ۹۲.

خواجه حسن مودب، خادم خاص شیخ ابوسعید: «در یک دعوت، هزار دینار و زیادت خرج می کرد.»^۱ جدای از این خرج های متکلفانه، گسترش دامنه نفوذ ابوسعید در خراسان، به ویژه نیشابور و روی آوردن مریدان و شاگردان دیگر صوفیان چون قشیری^۲ (م ۴۶۵ق) به وی، مسئله ای نبود که بتوان به راحتی از آن گذشت. حضور یک ساله ابوسعید در شهر نیشابور، موجب جذب مریدان قشیری (دست کم ۷۰ تن) به وی شده بود. آنچه بیش از همه ابوسعید را نزد مردم خراسان، به خصوص نیشابور محترم می داشت، دور شدن از رفتارهای خشک زاهدانه و برخورد متساهلانه وی با همه مخالفان و موافقان خود و پرداختن به مسائل جدید و روش های نوین در مسلک صوفیانه بوده است. شعرخواندن و سماع کردن، دو عاملی بود که هم طرفداران زیاد بین طبقات مختلف جامعه از هر قشر و سطحی داشت و هم منکران و مخالفان سرسختی در میان گروه های متشرع جامعه. اصرار شیخ بر خواندن شعر بر منابر ذکر و پرداختن به «سماع» در هر مکانی و زمانی که مقتضی حال بود، حتی متعصبانی چون استاد امام قشیری را وا می داشت که حکم مباح بودن سماع را صادر کند و اقرار نماید که: «سماع، شیخ را مباح است و مسلّم.»^۳ شاید بتوان رفتار ابوسعید را تبلور آرزوها و خواسته های مردم جامعه از تمامی آنچه به نام دین خوانده می شد، نامید. وسعت نظر، تقوا و پرهیزکاری، شادخواری و شادکامی، آنچه وی به درستی در طی هفت سال ریاضت های سخت فهمیده بود، این بود که نفی لذت های طبیعی زندگی، چیزی بر معنویت افراد نمی افزاید؛ بلکه می توان با زندگی طبیعی، مرد خدا بود و با مردم نشست و دادوستد کرد و یک دم از یاد خدا غافل نبود.^۴ با توجه به اینکه کتاب های

۱. ابوسعید میهنه ای، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، تصحیح: شفیعی کدکنی، ص ۶۸.

۲. عبدالکریم قشیری، معروف به زین الاسلام و شیخ المشایخ، از بزرگان تصوف و شاعران قرن پنجم هجری قمری است.

۳. ابوسعید میهنه ای، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، تصحیح: شفیعی کدکنی، ص ۷۷.

۴. همان، ص ۹۴ و ۱۹۹.

اسرار التوحید و حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر به تمامی جنبه‌های زندگی ابوسعید پرداخته، اما به هیچ‌مطلبی درباره واسطه‌گری ابوسعید در مسائل سیاسی و اجتماعی عصر غزنوی اشاره نشده است. بنابراین، می‌توان تأثیرگذاری‌های ابوسعید را بیشتر در قالب تربیتی و بازدارنده یا ترغیبی و تشویقی در میان اقشار مختلف جامعه بدون بر عهده داشتن رسالتی از سوی حکومت دانست که در ادامه، بیشتر بدان پرداخته می‌شود.

رابطه ابوسعید با ارباب قدرت در عصر سلجوقی

چنانچه بخواهیم دوران زندگی ابوسعید را که شامل اواخر عصر غزنوی و اوایل عصر سلجوقی می‌شود، مورد توجه قرار دهیم، تفکیک مشهودی قابل تصور نیست. تصویری که از ابوسعید در متون ادبی،^۱ به‌خصوص اسرار التوحید^۲ و حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر ارائه می‌شود، تصویری متفاوت با دیگر مشایخ صوفیه است و بیانگر نقش فعال وی در مسائل اجتماعی است که با تغییر حاکمیت غزنوی به سلجوقی، به سوی سیاسی سوق می‌یابد. محمدبن منور برخلاف دوران غزنوی، در این دوران (سلجوقی)، اسامی تعداد زیادی از بزرگان حکومت سلجوقی را که به‌نوعی در ارتباط با ابوسعید و خانقاه وی بودند، به همراه اشکال مختلف این روابط، در کتاب خود آورده است. اشاره به این وضعیت، در حالتی معتدل تر و در سطحی پایین‌تر از سران رده اول حکومت سلجوقی، در کتاب حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر نیز نقل شده است. این عده، از طغرل (م ۴۵۵ق) و چغری (م ۴۵۲ق)، سران

۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد اهمیت ادبی و هنری کتاب اسرار التوحید می‌توان به منابع ذیل مراجعه نمود:

۱. ابوسعید میهنه‌ای، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر، تصحیح: شفیعی کدکنی، مقدمه، ص ۵؛ ۲. جلال همایی، تصوف در اسلام، ص ۱۰۵، زیرنویس؛ ۳. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۹۸۰؛ ۴. ملک الشعراء بهار، سبک‌شناسی، ص ۱۹۸.
۲. راشدی‌نیا، بیست‌ودو مجلس نویافته از ابوسعید ابوالخیر، ص ۱۸.

بزرگ سلجوقی آغاز شده و تا صاحبان قدرتی چون: ابراهیم ینال (م ۴۵۱ق)، خواجه نظام الملک (م ۴۸۵ق) و عمید خراسان را شامل می‌شود. اینکه تا چه میزان این روابط صحت داشته و قابل استناد می‌باشد، بحثی است که در این قسمت بدان پرداخته خواهد شد.

الف. ابوسعید و سران سلجوقی

محمد بن منور مدعی است در ملاقاتی که در شهر میهنه میان ابوسعید و طغرل و چغری روی داده، شیخ سلطنت خراسان را به چغری، و ملک عراق را به طغرل داده است.^۱ این، در حالی است که راوندی در *راحة الصدور* اساساً نامی از ابوسعید نبرده و ملاقات طغرل را با سه تن از اولیا در همدان متذکر گردیده و می‌نویسد: «بابا طاهر که پاره‌ای شیفته‌گونه بودی، سر ابریقی شکسته که سال‌ها از آن وضو می‌ساخت، در انگشت داشت؛ بیرون کرد و در انگشت سلطان کرد و گفت: مملکت عالم چنین در دست تو کردم؛ بر عدل باش...»^۲ در سایر متون تاریخی این دوران، چون *سلجوق‌نامه* و *مجملة التواریخ والتقصص* نیز هیچ اشاره‌ای بدین ملاقات‌ها نشده است. بنابراین، ظن قریب به یقین آن است که این ملاقات، بیشتر از آنکه صورت واقع داشته باشد، برخاسته از تمایلات فردی نویسنده *اسرار التوحید* است. آنچه این فرض را تقویت می‌کند، نبودن اثر یا نوشته‌ای از خود ابوسعید است که بتوان آن را ملاک ارزیابی و نقد آرای او درباره عرفان و سیاست قرار داد؛ اما ملاک ارزیابی ما در مورد ارتباط ابوسعید با منابع قدرت، صرفاً *اسرار التوحید* و حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر است که در بسیاری از قسمت‌ها، با متون تاریخی همخوانی ندارند. بنابراین، به‌ناچار باید پذیرفت که با وجود تلاش برخی محققان بر تأکید تأثیرگذاری ابوسعید بر رجال و سلاطین عصر سلجوقی،^۳ هیچ سند تاریخی که دلیل

۱. ابوسعید میهنه‌ای، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید*، تصحیح: شفیعی کدکنی، ص ۱۵۶.

۲. محمد بن علی راوندی، *راحة الصدور وآية السرور*، ص ۹۹.

۳. برگاری، «تصوف و پیامدهای اجتماعی آن در دوره سلجوقیان»، ص ۳۱؛ ابوسعید میهنه‌ای، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر*، تصحیح: شفیعی کدکنی، ص ۶۳.

محکمی بر این روابط باشد، وجود ندارد. باستانی پاریزی نیز با استناد به متن تاریخ بناکتی، معتقد به تأثیرگذاری اهل خانقاه بر ارباب قدرت است^۱ که با توجه به فاصله زمانی بین زمان نگارش تاریخ بناکتی (قرن ۷ و ۸ هجری) با دوران سلجوقی، احتمال استفاده از *اسرار التوحید* به صورت مستقیم و غیرمستقیم برای نویسنده فراهم نبوده و بدین لحاظ، ارزش استنادی چندانی ندارد. با توجه به مطالب فوق و با عنایت به گستردگی هرچه بیشتر تصوف در دوران سلجوقیان، می‌توان به احتمال روابط نزدیک‌تر و بهتر متصوفه با سلاطین سلجوقی اذعان نمود که این معنا را حتی صاحب *راحة الصدور* در مقدمه کتاب خود آورده است؛^۲ اما از نفوذ شخصی ابوسعید نمی‌توان سخن گفت.

ب. ابوسعید و دیگر دولتمردان سلجوقی

به جز طغرل و چغری، از نظر تأثیرگذاری در حکومت سلجوقی، گروه دیگری که مطرح می‌شوند، افرادی چون: ابراهیم ینال، خواجه نظام الملک و اشخاصی از این دست می‌باشند. ابراهیم ینال، برادر ناتنی طغرل و فاتح شهر نیشابور در ابتدای کار سلجوقیان است. محمدبن منور در سرسپردگی ابراهیم ینال به شیخ ابوسعید، مطالبی را آورده است.^۳ با توجه به جایگاه ویژه ابراهیم ینال در دربار سلجوقیان، وجود هرگونه ارتباطی بین وی با ابوسعید، نمی‌توانست از چشم تیزبین مورخان عصر سلجوقی دور بماند؛ اما ظاهراً شواهد تاریخی انتسابی را از آن نوع که صاحب *اسرار التوحید* بدان قائل است، تأیید نمی‌کند؛ از جمله هنگام تصرف نیشابور در سال ۴۲۹ق ابراهیم که مأمور فتح این منطقه است، از بزرگان نیشابور جهت ترغیب مردم به تسلیم شهر، کمک می‌خواهد که اصلاً اسمی از ابوسعید برده نشده است. با توجه به اینکه ابوسعید در سال ۴۱۲ق یا اندکی پس از آن، از میهنه خارج شده و به نیشابور می‌رود، پس، وی می‌بایست یکی از پرنفوذترین مشایخ و

۱. باستانی پاریزی، بارگاه خانقاه در کویر هفت کاسه، ص ۶۶ و ۵۲۲.

۲. محمدبن علی راوندی، *راحة الصدور وآية السرور*، ص ۳۰.

۳. ابن منور میهنه‌ای، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید*، تصحیح: ژوکوفسکی، ص ۱۴۸، ۳۰۴ و ۳۰۵.

صوفیان شهر نیشابور بوده باشد؛ اما به نقل از تاریخ بیهقی، ابراهیم ینال از قاضی ساعد، «قاضی القضاة» و پیشوای حنفیان نیشابور و اسماعیل عبدالرحمان صابونی (م ۴۴۹ق) خطیب مشهور شهر و از شافعیان نیشابور که متعلق به خانواده‌ای پرنفوذ در خراسان است،^۱ کمک می‌خواهد. قاضی ساعد به مردم توصیه می‌کند تا با سلجوقیان از در صلح درآیند.^۲ اسماعیل عبدالرحمان صابونی نیز خطبه‌ای به نام طغرل می‌خواند^۳ که در آن، هیچ نامی از ابوسعید برده نشده است. بنابراین، احتمال هرگونه سرسپردگی و ارتباطی میان ابراهیم ینال و ابوسعید، منتفی است.

شخصیت مهم و تأثیرگذار دیگر که در اسرار التوحید از ارتباط وی با ابوسعید یاد شده، خواجه نظام الملک طوسی (۴۰۸-۴۸۵ق)، بزرگ‌ترین وزیر عصر سلجوقی است که با متصوفه به صورت تمام و با ابوسعید ابوالخیر به شکل خاص، ارادت می‌ورزیده است. این ارادت خواجه، توسط محمد عوفی، صاحب جوامع الحکایات نیز گزارش شده است؛ با این حال، در متون تاریخی از این ارتباط نیز خبری نیست. با توجه به نگرش ابزاری خواجه به هرآنچه می‌توانست در ایجاد مشروعیت برای حکومتی که وی وزارتش را برای مدت طولانی عهده‌دار بود (۲۹ سال وزارت: ۴۵۶-۴۸۵ق) مؤثر افتد، بعید نیست روابط وی با صوفیان هم‌عصرش که خیل عظیمی را تشکیل می‌دادند و به طور قطع، تأثیر فراوانی بر جامعه داشتند، بیشتر از آنکه از سر اعتقادات شخصی باشد، برخاسته از امیال سیاسی بوده باشد. این ارتباط، تا بدان حد است که حتی رقیب سیاسی خواجه، یعنی تاج الملک ابوالغنائم (م ۴۸۵ق)، هنگام بدگویی از نظام الملک در نزد ملکشاه وی را متهم ساخت که: «وزیر (نظام الملک) همه‌ساله فقیهان و صوفیان و قاریان را ۳۰۰ هزار دینار می‌دهد که گر بدین حال، سپاهی راست شود، بی‌گمان بدر قسطنطنیه خواهیم رسید...»^۴

۱. کاشانی، بررسی مناسبات سلطان محمود غزنوی و تساهل مذهبی، ص ۷۹.

۲. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۵۵۰ و ۵۵۲.

۳. همان، ص ۵۵۳؛ سراج‌الدین جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۲۴۹.

۴. علی‌بن ناصر حسینی، زبدة التواریخ، ص ۹۹.

بعدها اسماعیلیان نیز که از نزدیکی خواجه با صوفیه خبر داشتند، از همین نکته استفاده کرده، یکی از اعضای خود را در لباس صوفیان جهت ترور او مأمور نمودند و در این کار هم موفق شدند.^۱ با تمام این احوال و با وجود شرح مبسوطی که در *اسرار التوحید* درباره سرسپردگی نظام الملک به ابوسعید از دوران کودکی و نوجوانی و حتی دوران وزارت و پس از مرگ ابوسعید به خانواده او نسبت داده شده،^۲ سند تاریخی مستدلی در این مورد موجود نیست؛ حتی نقل قول عزیزی از ابن جوزی درباره خطبه خواندن ابوسعید در جامع مهدی واقع در بغداد و در برابر خواجه نظام الملک و بزرگان سلجوقی،^۳ گویا صحیح نبوده و هیچ ارتباطی با ابوسعید ندارد؛ بلکه فرد مذکور «شیخ ابوسعید معمر بن عمامه واعظ»^۴ بوده است^۵ که به دلیل تشابه اسمی با ابوسعید ابوالخیر، اشتباهاً استفاده شده است. از سوی دیگر، در کتاب *سیاست‌نامه* خواجه نظام الملک نه تنها به ابوسعید ابوالخیر و سرسپردگی خواجه به او، که به هیچ صوفی دیگری نیز اشاره نشده و تنها جایی که از صوفیان نام می‌برد، هنگام پند به پادشاه (ملکشاه) برای استفاده از ایشان در مقاصد جاسوسی است: «باید که همیشه به همه اطراف جاسوسان بروند بر سبیل بازرگانان و سیاحان و صوفیان و پیرزی‌فروشان^۶ و درویشان و از هر چیزی می‌شنوند خبر می‌آرند که تا هیچ‌گونه از احوال، خبری پوشیده نماند.»^۷ آنچه می‌توان در مورد ارتباط ابوسعید با سران قدرت سلجوقی و با

۱. نخجوانی، *تجارب السلف*، ص ۲۸۰.

۲. ابوسعید مینه‌ای، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر*، تصحیح: شفیعی کدکنی، ص ۹۰.

۳. عزیزی، «پشتیبانی خواجه نظام الملک از صوفیان بزرگ خراسان»، ص ۱۸.

۴. ابوسعید معمر بن عمامه، از مدرسان و وعاظ سده پنجم در نظامیه بغداد بود که هنگام ورود ملکشاه و خواجه نظام الملک به بغداد، فصلی از منشآت را که آن را نصیحت *النظامیه* می‌نامیدند، نزد آنها قرائت نمود.

۵. نخجوانی، *تجارب السلف*، ص ۲۷۲.

۶. فروشنده متاع و کالای فرومایه و مال‌التجاره پست. (دهخدا، *لغت‌نامه دهخدا*، ذیل واژه مذکور)

۷. نظام الملک، *سیاست‌نامه*، ص ۱۰۱.

احتیاط از متن *اسرار التوحید* اقتباس نمود، ارتباط ابوسعید با سران محلی است؛ کسانی چون عمید خراسان^۱ یا شحنة‌های نیشابور^۲ و رؤسای ولایات که این مسئله هم با توجه به نقش وسیع اجتماعی او در خراسان، دور از چشم نخواهد بود.

قدر مسلم، فضای اجتماعی ایجادشده در دوره سلجوقیان نسبت به عهد غزنویان، امکان عمل آزادانه‌تر و طبعاً بی‌پروا تر ابوسعید را فراهم نمود؛ اما این شرایط، بیش از آنکه حاصل روابط صمیمی وی با سران قدرت باشد، برخاسته از اندیشه‌های سیاسی و اعتقادی حاکمیت در ایجاد مشروعیت عمومی از طریق جلب پشتیبانی علمای دینی و صوفیه بود. این حرکت هدفمند، از خراسان آغاز شد و سپس در سراسر امپراطوری سلجوقی گسترش یافت.^۳

تبیین عبادات زاهدانه و اینکه آیا سود مادی در تضاد با تقوای راستین است یا نه، از جمله مباحثی بود که ذهن بسیاری از متشرعین و متصوفه را به خود مشغول ساخت و بحث‌های کلامی زیادی را موجب گردید. شاید رویکرد دنیایی و رفاه‌طلبانه^۴ ابوسعید در مورد بهره‌مندی از لذات و نعمت‌ها^۵ که در آموزه‌های او به عنوان یک صوفی ظاهراً اشعری و معتقد به فقه شافعی و برخوردار از محبت اهل بیت علیهم‌السلام نمود داشته، در نزدیک‌تر شدن توده مردم نیشابور به او، نقش عمده‌ای را ایفا می‌نموده؛ چراکه در آن زمان، این شهر: «نمایشگاهی بود برای بزم اندیشه‌ها و آرای فرقه‌ها و مذاهب کلامی...»^۶ این

۱. ابوسعید میهنه‌ای، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر*، تصحیح: شفیعی کدکنی، ص ۸۹؛ ابو روح، *حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر*، ص ۹۷ و ۹۸.

۲. ابوسعید میهنه‌ای، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید*، تصحیح: شفیعی کدکنی، ص ۱۱.

۳. جلالی، «پنج مکتب مهم کلامی عصر سلجوقی؛ چالش‌ها و رویکردها»، ص ۱۱۳.

۴. ابن‌منور میهنه‌ای، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید*، تصحیح: زوکوفسکی، ص ۴۱.

۵. «مریدی از مریدان، سر خربزه شیرین به کارد می‌گرفت و در شکر می‌سود تا شیخ می‌خورد. (همان)

۶. شفیعی کدکنی، *چشیدن طعم وقت*، ص ۲۴.

نزدیکی و قرابت فکری و عقیدتی میان مردم و شیخ ابوسعید، زمانی مفهوم عمیق خود را نشان می‌دهد که یادآوری شود در این زمان، برخوردهای کلامی و فقهی و اعتقادی میان گروه‌های اجتماعی، زندگی مردم را تحت‌الشعاع قرار داده بود. این همه، زمانی تبدیل به مصیبت می‌گردید که ترک‌تازی و غارت‌گری سپاهیان سلجوقی که هنوز در لایه‌های شخصیتی‌شان مجال ظهور یافته و خود را هرازچندگاهی در قالب غارت و چپاول اموال عمومی و نوامیس مردم شهری و روستایی نشان می‌داد.^۱ در چنین آشفته‌بازار اخلاقی و اعتقادی، مسلم بود که رفتارها و گفتارهای غالباً موزون و آهنگین ابوسعید که از جان نیز بر خاسته بود، بر دل بسیاری از مردم، حتی مخالفان وی هم خوشایند جلوه می‌کرد؛ تا آنجا که سوی اختلافات شیعه و سنی که پس از سقوط آل بویه شدت بیشتری یافته بود، گزارش‌هایی از حضور علویان نیشابور، در مجالس و عطا ابوسعید در دست است.^۲ نویسنده *التقص* معتقد است: «شیعه، در این جماعت (ابوسعید و برخی مشایخ صوفی) ظن نیکو دارد؛ از بهر آنکه علوی و معتقد بوده‌اند.»^۳ همچنین، در اشاراتی که ابوسعید در اشعار خود بر سر منابر و هنگام وعظ بر زبان می‌رانده، هیچ اثری از یاد خلفای ثلاثه دیده نمی‌شود؛ اما درباره امام علی علیه السلام در حدود بیست و پنج رباعی منسوب به ابوسعید باقی مانده است که بیانگر اهمیت این شخصیت، در اشعار ابوسعید ابوالخیر است.^۴

رویکرد دنیایی و گریز از انزواطلبی نیز از دیگر ویژگی‌های تصوف ابوسعید بود که انعکاس‌دهنده نیاز مردم زمانه است. بنا بر نوشته صاحب *کشف المحجوب*: «ابوسعید، هرگز از آن دست شیخانی نبود که لاف فضیلت فقر بر نعمت می‌زنند.»^۵ زندگی اشرافی

۱. ظهیرالدین نیشابوری، *سلجوقنامه*، ص ۱۸؛ ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۱۳، ص ۵۷۰۵؛ بنداری

اصفهان، *زبدۃ النصر ونخبۃ العصر*، ص ۶۰۷.

۲. ابو روح، *حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر*، ص ۶۸ و ۶۹.

۳. قزوینی، *تقص*؛ معروف به *بعض مثالب النواصب فی تقص*، ص ۱۹۷.

۴. غلامی، «سیر راهیابی مفاهیم شیعی در رباعیات منصوب به ابوسعید ابوالخیر و دیگران»، ص ۷۲.

۵. هجویری، *کشف المحجوب*، ص ۲۴۰.

ابوسعید و استفاده از لذایذ دنیوی که به قول خودش «طعم وقت» را می‌چشیده، خبر از یک سیر عمیق عرفانی از حق به سوی خلق (من الحق إلى الخلق) می‌دهد که در آن، رسالتی جز پیوستن به مردم و حمایت از ایشان را نوید نمی‌داد.^۱ این شیوه، زمانی که توأم با شعر و سماع و تساهل می‌شد، نتیجه‌ای جز استقبال عمومی از هر قشر و صنفی و نیز دشمنی از سوی متشرعین از هر دست و نوعی نداشت. اصلاح‌گری و مقابله با ناهنجاری‌ها، هدف همه رفتارهای وی بود که به جای استفاده از روش‌های استعاره‌ای رایج در کلام صوفیان هم‌عصرش، به صراحت و در حدّ فهم مردم عادی به سخن می‌پرداخت.^۲ اعتقاد وی به در بین جمع بودن و با خلق خدا همراه شدن،^۳ از او شخصیتی را می‌پرداخت که برخلاف جریان تصوف رایج که بر روی آب رفتن و در هوا پریدن را کرامات خارق العاده محسوب می‌نمود، نشست و برخاست و دادوستد میان خلق، و در عین حال غافل نبودن از یاد خدا را کرامت اصلی دانسته و در جهت تفهیم آن به سایر صوفیان، تلاش می‌نمود. درک او از رسالت اجتماعی صوفیه که قطعاً در قالب زمان او نمی‌گنجید و بسا بیشتر از حدّ فهم زمانه بود، چنانچه توسط دیگران ادامه می‌یافت، بدون شک، نقشی که تصوف در حیات اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران می‌توانست ایفا نماید، بسیار از آنچه نمایان ساخت، پُر بارتر و زنده‌تر می‌شد. به جرئت می‌توان اذعان داشت، تصوفی را که او مُبدع آن بود، تصوفی مثبت با رویکردی اجتماعی بود که در پیچ‌وخم حوادث سیاسی و تاخت‌وتازهای ترک‌ها و مغولان و غلبه متشرعین متعصب، به دست فراموشی سپرده شد. اصولی که او در تصوف عملی خویش تبلیغ می‌کرد، در واقع انعکاس نیازهای زمانه‌ای است که در آن متولد شده و با ایده و حال، برای اصلاح آن تلاش می‌کرد. اصل خدمت^۴

۱. ابن‌منور میهنه‌ای، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، تصحیح: ژوکفسکی، ص ۳۶؛ شفیعی کدکنی،

چشیدن طعم وقت، ص ۶۱.

۲. نظریانی، «اثرگذاری تحولات سیاسی و اجتماعی قرن پنجم؛ رفتار و گفتار ابوسعید ابوالخیر»،

ص ۵۱.

۳. ابوسعید میهنه‌ای، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، تصحیح: شفیعی کدکنی، ص ۱۹۹.

۴. همان، ص ۲۱۰.

توأم با دوری از تعصبات انسانی و اعتقادی، راه را برای رسیدن به رفتاری مبتنی بر لطف در رفتار محبت‌آمیز هموارتر می‌نمود و موجب می‌گردید از تلاوت آیات قهر و عذاب نیز اجتناب نماید و به جای اندیشیدن و عید دوزخ، به وعده بهشت امیدوار و مأنوس باشد.^۱ سمنانی^۲ (م ۷۳۶ق) در *مصنفات* خود آورده: «شیخ ابوسعید در آخر عمر، یاران را جمع کرد و گفت: کیست که از من قبول کند بدین دو بیت عمل کند؛ تا من مقام خود را به او تفویض کنم. یاران گفتند: ای شیخ! آن بیت کدام است؟ گفت:

عاشقی خواهی که تا پایان بُدی بس که بپسندید باید ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و انگارید قند»^۳

با وجود ظلم و بیداد سلجوقیان، این نگاه مثبت به مسائل، می‌توانست در ایجاد امیدواری به آینده و تلطیف روحیه اجتماعی مردم خراسان، نقش سازنده‌ای ایفا نماید.

نتیجه

با بررسی کتاب‌های *اسرار التوحید و حالات و سخنان ابوسعید* که درباره نقش سیاسی و اجتماعی ابوسعید ابوالخیر مطالب بسیاری را عنوان نموده و مقایسه آن با کتب تاریخی مرتبط به دوران سلجوقیان، چنین به نظر می‌رسد، نقشی که به‌خصوص توسط محمدبن منور درباره سرسپردگی برخی از سران دولت سلجوقی به خانقاه ابوسعید ترسیم گردیده و نفوذ کلامی که توسط وی به شخص ابوسعید و در ارتباط با سران سیاسی و اجتماعی این دوران نسبت داده شده، تا حدودی از واقعیت تاریخی دور بوده و دست‌کم این معنا را نمی‌توان از کتب تاریخی به دست آورد؛ اما با توجه به رویکرد اجتماعی تصوف ابوسعید و استقبال گسترده مردم منطقه خراسان، به‌ویژه نیشابور و منطقه میهنه از گفتارها

۱. مایر، *ابوسعید ابوالخیر از حقیقت تا افسانه*، ص ۱۵۲.

۲. علاءالدوله احمدبن محمدبن احمد بیابانکی سمنانی، از بزرگان تصوف و شعر پارسی در قرن هفتم و هشتم هجری قمری است.

۳. سمنانی، *مصنفات*، ص ۱۰۹.

و کردارهای ابوسعید ابوالخیر که مبتنی بر اصول متساهلانه و شادکامی و برخورداری از لذایذ دنیوی در چارچوب انسانی و معتدلانه و اجتناب از انزوایی و اعتقادات خشک زاهدانه است و نیز تأکید قوی و عملی وی بر اصل خدمت و رفتار محبت‌آمیز که تمامی آن، در واقع، تجلی خواسته‌های مردم زمانه اوست، نمی‌توان به راحتی از تأثیرات اجتماعی ابوسعید و مکتب صوفیانه وی گذشت و همه آنها را یکسره نادیده گرفت.

بنابراین، می‌توان اذعان داشت، صاحب‌السرار/التوحید سعی دارد در کنار تأثیرات اجتماعی ابوسعید بر جامعه، از اثرگذاری او بر اصحاب قدرت زمان سلجوقی نمونه‌هایی عرضه نماید یا وی را در ارتباط با حکومت و مؤثر بر رفتارهای طبقه حاکم در کاهش فشار بر رفتار مردم جامعه نشان دهد؛ اما با مقایسه ادعاهای محمد منور و ابو روح، جمال‌الدین لطف‌الله بن ابی سعید با سران قدرت و مقایسه این ادعا با مدارک و اسناد تاریخی، متوجه می‌شویم در نوع و میزان این ارتباط، تا حدودی غلو شده است؛ ولی با این حال، ابوسعید ابوالخیر، شخصیتی کاملاً اجتماعی است که تلاش می‌کند با دوربودن از مرکز قدرت و در کنار مردم بودن، تصوفی را رواج دهد که رویکردی اجتماعی و مثبت داشته باشد و چنانچه با اصحاب و سران قدرت ارتباطی داشته، هدفش این بوده که بدین وسیله، از فشارهای سیاسی، اقتصادی و در مجموع ظلم بر مردم بکاهد؛ بدون آنکه نیازمند به ایجاد روابط تنگاتنگ با حاکمیت بوده باشد و یا چون بسیاری از مشایخ صوفی پس از خود، تبدیل به چیره‌خوار حکومت شده و ارتباط با سران قدرت را برای خود کرامتی دانسته تا بدان افتخار نماید و بدین صورت، نشان داد که با توجه به رفتار و اقداماتش، هدفی جز کاهش آلام مردم نداشته و چندان در بند نام و ننگ نیست. این خصوصیات مکتب ابوسعید، مقدمه‌ای بود بر روند تکامل مکتب تصوف خراسان که وجه اجتماعی و مردمی‌بودنش، از وجوه متمایزکننده آن، از مکتب متصوفه عراق است.

منابع

۱. ابن اثیر، علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، مترجم: حمید رضا آذیر، تهران: اساطیر، ۱۳۸۳.
۲. ابن منور میهنه‌ای، محمد، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید*، به سعی و اهتمام: والتین زوکوفسکی و پترز بورغ، مطبع الیاس میرزا بور آغانسکی، ۱۳۱۷.
۳. ابوسعید میهنه‌ای، محمد بن منور، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات آگاه، پنجم، ۱۳۸۱.
۴. ابو روح، جمال‌الدین لطف‌الله بن ابی سعید، *حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر*، مقدمه، تصحیح و توضیحات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۴.
۵. باسورث، ادموند کلیفرد، *تاریخ غزنویان*، ج ۱، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۶. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، *بارگاه خاتقاه در کویر هفت کاسه*، تهران: نشر علم، ۱۳۸۴.
۷. بنداری اصفهانی، فتح‌بن علی، *زبدة النصر ونخبة العصر؛ تاریخ سلسله سلجوقی*، ترجمه: محمدحسین خلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.
۸. بهار (ملک الشعراء)، محمدتقی، *سیک‌شناسی*، ج ۲، تهران: امیرکبیر، چهارم، ۲۵۳۶.
۹. بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ بیهقی*، به کوشش: دکتر علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی، دوم، ۲۵۳۶.
۱۰. پرگاری، صالح و سید مرتضی حسینی، «تصوف و پیامدهای اجتماعی آن در عصر سلجوقیان»، *مجله تاریخ در آئینه پژوهش*، سال هفتم، ش ۳، پاییز ۱۳۸۹.
۱۱. جلالی، غلامرضا، «پنج مکتب مهم کلامی عصر سلجوقی؛ چالش‌ها و رویکردها»، فصل‌نامه مشکوة، ش ۸۴ و ۸۵، پاییز و زمستان ۱۳۸۳.
۱۲. حسینی، علی بن ناصر، *زبدة التواریخ؛ اخبار الأمرا والملوک السلجوقیة*، ترجمه: جلیل نظری، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد فیروزآباد، ۱۳۸۲.
۱۳. حسینی، سید باقر و قربان علمی، «کرامیه و تصوف»، *مجله ادیان و عرفان*، سال چهل و چهارم، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۰.

۱۴. دامادی، محمد، *ابوسعیدنامه* «زندگی ابوسعید ابوالخیر»، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، دوم، ۱۳۷۴.
۱۵. دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه دهخدا*، زیر نظر دکتر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران: انتشارات و نشر دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، پاییز ۱۳۷۳ ش.
۱۶. راشدی‌نیا، اکبر، *بیست و دو مجلس نویافته از ابوسعید ابوالخیر*، خواجه یوسف همدانی و عارفی ناشناخته، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۹۴.
۱۷. راوندی، محمدبن علی بن سلیمان، *راحة الصدور وآية السرور*، بررسی و تصحیح: محمد اقبال، تهران: اساطیر، اول، ۱۳۸۶.
۱۸. راوندی، مرتضی، *تاریخ تحولات اجتماعی*، سه جلد در یک جلد، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، دوم، ۱۳۵۸.
۱۹. زرین‌کوب، عبدالحسین، *با کاروان حله*، تهران: انتشارات جاوید، سوم، ۲۵۳۵.
۲۰. —، *جستجو در تصوف ایران*، تهران: چاپ امیرکبیر، چهارم، ۱۳۶۹.
۲۱. سراج‌الدین جوزجانی، منهاج‌الدین عثمان، *طبقات ناصری*، ۲ جلدی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۴۲.
۲۲. سمنانی، علاء‌الدوله، *مصنفات*، تصحیح: نجیب مایل‌هروی، تهران: علمی و فرهنگی، دوم، ۱۳۷۰.
۲۳. شفیع‌کدکنی، محمدرضا، *چشیدن طعم وقت: از میراث عرفان ابوسعید ابوالخیر*، تهران: نشر سخن، ۱۳۸۵.
۲۴. صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد ۲، انتشارات فردوس، نهم، ۱۳۶۸.
۲۵. طوسی، خواجه نظام‌الملک، *سیاست‌نامه*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، دوم، ۱۳۴۷.
۲۶. ظهیرالدین نیشابوری، خواجه امام، *سلجوق‌نامه*، به اهتمام: میرزا اسماعیل خان افشار، تهران: خاور، ۱۳۳۲.
۲۷. عتبی، محمدبن عبدالجبار، *تاریخ یمینی*، ترجمه: ابوشرف ناصح‌بن ظفر جرفادقانی، به کوشش: جعفر شعار، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۲.

۲۸. عزیزی، حشمت الله، «پشتیبانی خواجه نظام الملک از صوفیان بزرگ خراسان»، فصل‌نامه تاریخ پژوهان، سال پنجم، ش ۱۸، تهران، ۱۳۸۸.
۲۹. غبار، میرغلام محمد، *افغانستان در مسیر تاریخ*، ج ۱، [بی‌جا]: مرکز نشر انقلاب، چهارم، ۱۳۶۸.
۳۰. غلامی، محمدمهدی، «سیر راهیابی مفاهیم شیعی در رباعیات منسوب به ابوسعید ابوالخیر و دیگران»، مجله متن‌شناسی ادب فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، دو ساله جدید، ش ۴، پیاپی ۲۴، زمستان ۱۳۹۳.
۳۱. قزوینی، عبدالجلیل، *تقص؛ معروف به «بعض مثالب النواصب، فی تقص»*، مصحح: جلال‌الدین محدث ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۸۵.
۳۲. قشیری، عبدالکریم بن هوازن، *رساله قشیریّه*، ترجمه: حسن بن احمد عثمانی، به تصحیح: بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۳۳. کاشانی، سکینه، «بررسی مناسبات سلطان محمود غزنوی و تساهل مذهبی»، تاریخ‌نامه خوارزمی، سال دوم، ۱۳۹۴.
۳۴. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک، *زین الأخبار*، به اهتمام: عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، اول، ۱۳۶۳.
۳۵. مایر، فریتس، *ابوسعید ابوالخیر از حقیقت تا افسانه*، ترجمه: مه‌افاق بایبوردی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸.
۳۶. مهدویان، محبوب، *غزنویان و فلسفه و کلام در خراسان و ماوراء النهر*، مجله برهان و عرفان، ش ۸، تابستان ۱۳۸۵.
۳۷. نجم رازی، عبدالله بن محمد، *مرصاد العباد*، به اهتمام: محمد امین ریاحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
۳۸. نخجوانی، هندوشاه بن سنجر، *تجارب السلف*، تصحیح و اهتمام: عباس اقبال، تهران: انتشارات قزوینی، ۱۳۱۳.

۳۹. نظامی عروضی، احمد بن عمر، چهار مقاله، به اهتمام: محمد قزوینی، به کوشش: محمد معین در سال ۱۳۳۱، انتشارات ارمغان، اول، ۱۳۲۷.
۴۰. نظریانی، عبدالناصر و طاهره خوشحال، «اثرگذاری تحولات سیاسی و اجتماعی قرن پنجم؛ رفتار و گفتار ابوسعید ابوالخیر»، پژوهش زبان و ادب فارسی، ش ۸، بهار و تابستان ۱۳۸۶.
۴۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، به سعی و اهتمام: والتین ژوکفسکی، لنینگراد: مطبعة دارالعلوم اتحاد جماهیر شوروی، ۱۳۰۴ ش.
۴۲. همایی، جلال، تصوف در اسلام (نگاهی به عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر)، [بی جا]: مؤسسه نشر هما، اول، ۱۳۶۲.



